



Alain Badiou and Jean-Claude Milner

Controversies: A Dialogue on the Politics and Philosophy of Our Times

Translated by Susan Spitzer, Polity Press, Cambridge, 2014. 200pp., £14.99 pb

[ISBN 9780745682174](https://www.isbn-international.org/view/title/9780745682174)

Reviewed by Jeff Noonan

<http://marxandphilosophy.org.uk/reviewofbooks/reviews/2015/1485>

مجادلات: آلن بدیو و ژان کلود میلنر

گفتگو پیرامون سیاست و فلسفه در دوران ما

مترجم: سوزان اسپایترز، پولیتی پرس، کمبریج، 2014. 200 ص. 14/99 لیره

[ISBN 9780745682174](https://www.isbn-international.org/view/title/9780745682174)

مرور کننده: جف نونان

سوزان اسپایترز با ترجمه کتاب «مجادلات: گفتگو پیرامون سیاست و فلسفه در دوران ما» که دربرگیرنده گفتگوهای میان آلن بدیو و رفیق سابق اش، ژان کلود میلنر است حقیقتاً به غنای فلسفه سیاسی معاصر کمک شایانی کرده است. کتاب سال گذشته میلادی (2014) در 200 صفحه از سوی انتشارات پولیتی پرس کمبریج به قیمت 15 لیره و شابک شماره 978074682174 منتشر شده و بازتاب مناسبی در محافل آکادمیک داشته است بطوریه جف نونان، پرفسور فلسفه از دانشگاه ویندسور، اونتاریو کانادا که خود نویسنده کتاب: «اخلاق ماتریالیستی و ارزش زندگی» است مرور جالبی بر مطالب آن نوشته است.

اگر این ادعای آلن بدیو راست باشد که فیلسوفی تمام و کمال افلاتونی است (132) در اینصورت کتاب هم تمام و کمال اثری در فرم دیالوگ است. اگر دوستان خواننده آشنایی قبلی با نظرات میلنر نداشته باشند، در درک جزئیات اختلافات اساسی نظریات بدیو با میلنر که اتفاقاً دربرگیرنده و روشن کننده ی مسائل بنیادی تئوری رادیکال عصرماست، دچار مشکل خواهند شد. گفتگوها یا باصطلاح مجادلات در فضایی احترام آمیز و مودبانه انجام گرفته اما در قسمت هایی از کتاب که دو اندیشمند با نوشته های خود در پی روشن کردن نقطه نظرات و نشان دادن اختلافات خود در خصوص مسائل مطروحه برآمده اند فضای نوشته ها طوفانی شده و چنان برخوردارها تند و تیز می شوند که تنها در مباحثات رودرو امکان پذیر است.

بدیو و میلنر که هر دو در دهه 1960 مائوئیست بودند در سالهای اخیر و طی گذر زمان، اختلاف نظرات بسیار گسترده ای باهم پیدا کرده اند. چهار مسئله ای که بدیو و میلنر به گفتگو در باره ی آنها پرداخته اند عبارتند از

معنای «سیاست» و ارزش های مبنایی آن-1

شکست چپ قرن بیستم و آینده پروژه کمونیست -2

موقعیت ایده ها و حقایق جهانی -3

وضع مباحثات سیاسی معاصر در فرانسه -4

به ترتیب به توضیح هریک از این تاپیک ها می پردازم

از نظر کلود میلنر سیاست اساساً با « بدن و بقای آن » (12) سروکار دارد. مهمترین درس سیاسی قرن بیستم این است که باید در مناسبات سیاسی به جای قتل و سببیت، راهی برای تغییر منازعات خشونت آمیز پیدا کرد که بتواند به یافتن راه حل واقعی برای عوامل ساختاری ستم، استثمار و بهره کشی کمک کند. از نظر میلنر سیاست روندی است که در آن تلاش برای اقصای از طریق بحث و گفتگو جایگزین تلاش برای نابودی مخالف با استفاده از ابزارهای خشونت آمیز می شود. بدیو که با « اگر امکان داشته باشد، نکشتن بهتر است » (104) موافق است قویاً تأکید می کند که مخالفت با خشونت و صرف محکوم کردن آن، نمونه ای از اخلاق انتزاعی است که تنها تداوم قتل و کشتار را تضمین خواهد کرد: « می گویم که » بدیو ادامه می دهد « کشتارها غیر عقلایی اند و ضروری است برای متوقف کردن آنها، سیاستی را که زمینه اجرایی شدن آنها را فراهم می کند درک کنیم ». (25) اختلاف نظری که اینجا پیش می آید اختلاف در تعبیر و تفسیر « علل » است (بی تفاوتی اخلاقی در برابر تن های بلا دیده از نظر میلنر و پروژه های سیاسی عقیم از نظر بدیو) و نیز اختلاف بنیادی بر سر معنای سیاست. از نظر میلنر بنیاد سیاست محافظه کارانه است: بی خطر است. از نظر بدیو اما سیاست اکتیویست است: اگر اجازه بدهند خطرات موجود همچنان تداوم یابد البته سیاست می کوشد صدمه نزند. قرن بیست و یکم نیازمند سیاست نوینی است که در آن هدف بقا نباشد بلکه خلق ایده های نوینی از آراد و برابری باشد. بقا هدف « انسان حیوان » (95) و حقیقت هدف انسان است

در حالیکه انتقاد بدیو از میلر تا آنجا که به درک ملزومات حفظ حیات به فهمیدن ملزومات نابودی حیات برمی گردد صحیح است اما به نظر می رسد می شد به سنتزی از دو ایده دست یافت که هیچ کدام آن را ادامه نداده اند. می توان با بدیو موافق بود آنجا که می گوید سیاست میل به مبارزه برای حقیقت دارد. حقیقتی که از عالم نهادینه شده دیسکورس و حفظ حیوانیت انتزاعی انسان فراتر می رود اما در عین حال می گوید که انسان حیوان باید برای رسیدن به مرحله ای عالیتر بتواند زنده بماند. خصوصاً در سایه سقوط محیط تهدید کننده حیات جهانی (مشکلی که هیچکدام اشاره ای به آن نمی کنند) مشخص می شود که حفظ و حمایت از زندگی و شرایط آن باید بنیان (اگر نگوئیم هدف نهایی) سیاست ترانسفورماتیو امروزی باشد

این نتیجه گیری همچنین به دومین تاپیک مورد اختلاف اصلی در کتاب مربوط است. میلنر و بدیو موافق اند که مدل لنینی انقلاب مرده است، اما در خصوص ضرورت مدل نوین انقلاب توافق ندارند. میلنر درست مثل همه مارکسیست های سابق چنان از خشونت انقلابات قرن بیستم پریشان است که لزوم پروژه نوین انقلابی را رد می کند. (128) برعکس از نظر بدیو، فرماسیون جدید انقلابی در برابر هژمونی کاپیتالیسم پارلمانی ضرورت دارد. گرچه می پذیرد که نمی داند شکل قطعی انقلاب مورد نظرش چگونه خواهد بود. هر زمان و هرکجا که سیاست های نوین ظهور کنند لاجرم با درس گیری از گذشته، ضروری است محدودیت های «

هوریزونتالیست» های اخیر همچون « جنبش اشغال وال استریت» را درک کرده و تزه های جدیدی را فرموله کنند (مثل تزه های کمونیستی خودشان) که ناظر بر اصول احتمالات اهداف سیاسی باشد که سیستم های جاری نتوانند مصادره شان کنند. (125)

در صورتیکه هرگاه میلنر از بیعدالتی ساختاری بحث می کند هیچ امید به فایق آمدن سیستماتیک بر اوضاع نشان نمی دهد در حالیکه بدیو ضمن امیدواری اینقدر صداقت دارد که به ناتوانی اش در پیش بینی نوع جنبشی که بتواند حقیقت سیاسی نظریات اش را رنالیزه کند، اعتراف نماید. تمرکز سیاسی کنکرت آنها در اکثر صفحات کتاب بر فرانسه و محوریت اروپا متمرکز است و به این ترتیب تجارب متنوع « سوسیالیسم قرن بیست و یکم» در ونزولا و سایر کشورهای آمریکای جنوبی از نظر دور مانده است. این تجارب اتفاقاً بسیار به بحث مورد نظرشان در خصوص مسائل سیاسی مربوط می شدند و خصوصاً در مسائل مطرح شده از سوی بدیو می توانستند موجب پیشبرد و تعمیق مباحثات شوند

در هر صورت، آنچه دو رفیق سابق را از هم جدا می کند صرفاً موضوعات مربوط به تحلیل سیاسی نیستند بلکه چارچوب های نظری که این مسائل را در قالب آنها مطرح می کنند هم محل منازعه است. اختلافات سیاسی آنها بر زمینه اختلاف نظرهای فلسفی در خصوص حقیقت و جهانشمولی استوار است. از نظر بدیو، افلاتونی خودخوانده، حقایق نه تنها در عدم نسبیت شان در رابطه با کانتکت های متغیر، بلکه همچنین در ترم های مربوط به ظرفیت شان در برهم زدن ساخت های اجتماعی موجود، جهانشمول اند و ادعا می شود همه نظرات طرح شده (که توده های وفادار را بسیج می کنند) از حقیقت ناب سیراب می شوند. (80) برعکس میلنر سیاست محافظه کارانه خود را بر رد حقایق متعالی استوار می کند. در نتیجه، نیروی تغییر آفرین حقیقتی که برای بدیو اهمیت اساسی دارد را رد می کند. می توان گفت که از نظر میلنر حقایق وجود دارند نه حقیقت و همانگونه که خود می گوید « امکان خروج از غار افلاطون وجود ندارد» (127) بنابراین هیچ ایده جهانشمولی نیست که بتوان با ایستادن بر سر آن واقعیت های موجود را نقد کرد و طریقی بنیاداً متفاوت را عرضه نمود. این بحث های عمیق را تنها زمانی می توان دقیقاً و کاملاً دریافت که خواننده از کم و کیف آثار تئوریک عمده دو نویسنده مطلع بوده و تبادل نظر فلسفی را به عنوان مقدمه مناسب برای سایر مطالب مورد مجادله، در نظر بگیرد.

در مباحثات ایندو بر سر مسائل مطرح شده در خصوص مسائل عمده سیاسی فرانسه امروزی، امکان سوء تفاهم وجود ندارد. اگر این وجه مجادلات آنها را قبل از حمله شارلی ابدو می خواندم زیاد اهمیتی به آن نمی دادم و تنها به عنوان موضوعی جزئی و نه کلی در نظر می گرفتم اما نور بسیار روشنی که به وضعیت مسلمانان فرانسه در حملات ژانویه انداخته شده نشانگر اختلاف نظر عمیق آنها در مورد سیاست و احساسات یهود و یا عرب ستیزانه و اهمیت جهانی آن است. از نظر میلنر یهود ستیزی هنوز هم مشکل اصلی فرانسه و اروپا است در حالیکه بدیو معتقد است در حال حاضر جمعیت عرب فرانسه جای یهودی ها را به مثابه اقلیت شیطنانی گرفته اند که در شرایط خطرناکی بسر می برند. عدم توافق با این گفته که: « ژان کلود میلنر... با بدذاتی حقیقت احساسات دشمنی و بدبینی نسبت به اعراب و سیاهان آفریقا را در اروپا و فرانسه ناچیز جلوه داده و انکار می کند.» (153) اهمیت نظرات بدیو زمانی بیشتر مشخص می شود که وقایع اخیر در فرانسه و اروپا و نیز پاسخ پلیس و ارتش به آن وقایع را مجدداً در پرتو مجادلات این دو اندیشمند... مطالعه کنیم. مجادلات در تطابق با دیالوگ افلاتونی چنین ختم می شود: تنها مبارزات آتی می تواند مسائل را حل کند